

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر  
شماره پیاپی: بیست و چهارم - تابستان ۱۳۹۴  
از صفحه ۱۱۹ تا ۱۳۲

## کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیدگاه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی)\*

علی عباس علی‌زاده<sup>۱</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فسا - ایران

علی محمد مؤذنی<sup>۲</sup>

استاد زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه تهران - ایران

### چکیده

یکی از مفاهیم پرکاربرد در حوزه‌ی متون عرفانی بحث در مورد «عزلت» و مفاهیم وابسته بدان مانند خلوت، گوشه‌نشینی و چله‌نشینی می‌باشد. این مفهوم چنان پراهمیت می‌باشد که بسیاری از نظریه‌پردازان تصوف را واداشته تا بخش‌هایی را در آثار خود بدان اختصاص دهند. ایشان نیز گاه آن را ستوده و سفارش کرده و گاه آن را نکوهیده و حتی حرام دانسته و گاه نیز به تقسیم‌بندی آن پرداخته‌اند. این مقاله برآن است که به بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها و بیان نظریات ایشان با رویکرد روایی و تمثیلی در این زمینه بپردازد و به دنبال آن این مفهوم را به طور خاص در دیوان خاقانی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

کلمات کلیدی: خاقانی، عرفان، عزلت، روایی و تمثیلی

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۱۹

۱. پست الکترونیکی نویسنده‌ی مسؤول: alizadeh2015@yahoo.com

۲. پست الکترونیک: al\_moazzeni@yahoo.com

### مقدمه

اگر به فرهنگ واژگان و اصطلاحات صوفیه نگاهی بیندازیم، بی‌شک یکی از پربسامدترین واژگان این فرهنگ واژه‌ی «عزلت» و مفاهیم وابسته بدان می‌باشد. این اصطلاح در شبکه‌ای از واژگان مانند خلوت، انزوا، گوشه‌نشینی، چله‌نشینی و انقطاع قرار می‌گیرد که تقریباً بار معنایی یکسانی دارند. هرچند برخی از صوفیه برای این مفاهیم تفاوت‌هایی قائل شده‌اند اما همه‌ی این کلمات به گونه‌ای نزدیک در یک سطح معنایی قرار می‌گیرند، که عبارت است از: دورشدن از مصاحبت و آمیزش با مردم جهت نزدیکی بیشتر با خداوند.

جدا از این مطالب اگر به بررسی چگونگی نظریه‌پردازی و نحوه‌ی ارائه صوفیه در توضیح و تبیین اصطلاحات بپردازیم، و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم به این نکته رهنمون خواهیم شد، که صوفیه چه آداب و اصطلاحات خود را که از قرآن و شریعت گرفته‌اند و چه آن‌هایی را که از ادیان و در برخورد با فرهنگ‌های مختلف پسندیده و اخذ کرده‌اند؛ در هر دو مورد، همواره سعی براین دارند که ریشه‌ی آن مفاهیم را در شریعت و سنت پیامبر(ص) جستجوکنند، در این راستا، همواره برای واژگان و اصطلاحات خود هم سندی از قرآن ارائه می‌دهند- یعنی با بیان آیه‌ای و تاویل آن به بیان مقصود خویش می‌پردازند و هم با اشاره‌ای به سنت پیامبر و دیگر پیشوایان سعی در اصیل جلوه دادن مصطلحات خود دارند.

با بیان این مقدمه برآنیم تا با نگاهی روایی- تمثیلی و ارائه شواهدی در این زمینه به بررسی این اصطلاح در دیوان خاقانی بپردازیم.

### نگاهی به حقیقت عزلت و نظریات عرفا در مورد آن

اصطلاح عزلت و مفاهیم مشابه با آن نیز از قاعده مذکور برکنار نمانده است. هرچند این اصطلاح احتمالاً تحت تأثیر زهد و رهبانیت مسیحی و در برخورد با این فرهنگ وارد شبکه واژگانی صوفیه شده است؛ چرا که در صدر اسلام هیچ نشانه‌ای از این مسأله نمی‌بینیم، چنانچه عزالدین محمود کاشانی صاحب مصباح‌الهدایه بیان می‌کند «شک نیست که خلوت داشتن بدین طریق که رسم متصوفه است، امری محدث است از جمله مستحسنان ایشان. در روزگار رسول(ص) جز صحبت، سنت نبوده است و فضیلت آن بر دیگر فضایل راجح آمده» (عزالدین

کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیگه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی ۱۲۱ محمودبن‌علی کاشانی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰).

اما چنانچه بیان شد صوفیه برای درونی کردن آداب واصطلاحات خویش به ذکر ریشه‌های آن در قرآن و سنت پیامبر پرداخته‌اند. عرفا ریشه این مفهوم را متوجه آیه ۵۰ سوره مبارکه الذاریات می‌کنند. آنجاکه خداوند متعال می‌فرماید: «ففرّوا الی الله» (به بارگاه ما گریزید یعنی از خلق کناره‌گیرید، آن کناره گرفتن عزلت است و به بارگاه ما آید، و آن به بارگاه خلوت است، خلوت عزلت است و نور فتوح و سعادت در خلوت است) (صادق گوهرین، ۱۳۸۰، ص ۱۰۶) همچنین آیه ۱۴۲ سوره اعراف «و وعدنا موسی ثلاثین لیله و اتممنها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیله»

«و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سرآمد». علاوه بر این آیات عرفا برای تبیین این مفهوم از سنت پیامبر نیز سود جستند و بیان می‌دارند که سید عالم علیه‌السلام چهل سال در غارها و کوه‌ها تنها می‌گشت و از آدمیان کرانه می‌گریزد چون خلوت او با حق درست گشت، امانت رسالت به وی سپردند» (همان، ص ۱۰۷). نجم‌الدین‌رازی از زبان عایشه در حق حضرت پیغمبر روایت می‌کند که «کان حبب الیه الخلاء» اول خلوت و عزلت بر دل خواجه شیرین گردانیدند (نجم‌الدین‌رازی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۱) و یا «کان یتحبب الی حرا اسبوعاً و اسبوعین، یعنی در کوه حراء به خلوت و طاعت مشغول گشتی پیش از وحی یک هفته و دو هفته و نیز یک ماه در روایت آمده است». (همان، ص ۲۸۱).

همچنین متصوفه در تأکید نظریات خود از حدیث نبوی سود می‌برند آنجا که فرمود: (من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه الی لسانه).

آری با توجه به این آیات و احادیث و تأویل آن و اشاره به سنت پیامبر می‌باشد که عرفا این امر را برگزیده‌اند و حتی فصولی را در ذکر خلوت و عزلت و شرایط آن پرداخته‌اند؛ اما از آنجا که تمام برداشت از این آیات در گرو تأویل می‌باشد و ضمناً هیچ نشانه‌ای از عزلت در دوران بعد از بعثت پیامبر در زندگی ایشان نیست، لذا این امر همواره مورد اختلاف علما قرا گرفته است، که آیا گوشه‌نشینی و عزلت بهتر است یا مصاحبت و آمیزش با مردم، چنان که غزالی بیان می‌دارد «بدان که علما را اختلاف است که عزلت و زاویه گرفتن فاضل‌تر یا

۱۲۲ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴) مخالطت، مذهب سفیان‌ثوری، ابراهیم‌ادهم، داودطایی، فضیل‌عیاض، سلمان‌خواص، یوسف اسباط، حدیفه‌مرعشی و بشرحافی و بسیاری از متقیان آن است که عزلت و زاویه گرفتن فاضلتر از مخالطت و مذهب جماعت بزرگ از علماء ظاهر آن است که مخالطت اولیتر) (امام محمد غزالی، ۱۳۸۷، ص ۴۰۳).

از این‌رو بعضی از نظریه‌پردازان تصوف عزلت و خلوت را مقام مبتدیان دانسته و برخی دیگر آن‌را مقام منتهیان دانسته‌اند. قشیری هرچند عزلت را از نشانه‌های وصال می‌داند اما آن‌را از مقامات مبتدیان می‌داند و بیان می‌کند که «عزلت از نشانه‌های وصال بود و مرید و مبتدی را چاره نبود از عزلت اندر اول کار از ابناء جنس او» (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳).

و اما عزالدین‌نسفی عزلت را از مقامات منتهیان می‌داند و بیان می‌کند که (کسی که به مرتبه انسانی رسیده و به علم و اخلاق آراسته باشد و این جهان را آن طوری که هست شناخته باشد و در مدارج کمال به مقام «کامل‌آزاد» رسیده، چهار چیز بر او واجب شود که عبارت است از ترک و عزلت و قناعت و خمول» (عزالدین‌نسفی، ص ۱۱۳)، نجم‌الدین‌رازی نیز بنای سلوک راه دین و رسیدن به مقامات بر خلوت و عزلت می‌داند «بدانکه بنای سلوک راه دین و رسیدن به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است، و انقطاع از خلق، و جملگی انبیاء و اولیاء در بدایت حال داد خلوت داده‌اند تا به مقصود رسیده‌اند» (نجم‌الدین‌رازی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۱).

البته شایان ذکر است که برخی از فرقه‌های صوفیه نیز گویی با کل مبحث عزلت سر سازگاری نداشته و آن را ناستوده و حتی حرام پنداشته‌اند، چنان که ابی‌الحسن‌احمد بن محمد النوری صاحب فرقه‌ی نوریه بر این است که (صحبت مر درویشان را فریضه است و عزلت ناستوده) (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶)، و یا در جایی دیگر بیان می‌کند که (بپرهیزید از عزلت؛ که آن مقارنت شیطان است و بر شما بادا به صحبت که اندر صحبت خشنودی خدای است عزوجل) (همان، ص ۲۸۶).

برخی از نظریه‌پردازان تصوف این‌گونه آن را حرام ندانسته و منع نکرده‌اند بلکه آدابی برای آن قائل شده‌اند چنانکه قشیری بیان می‌دارد «از آداب عزلت آن است که علم حاصل کند آن قدری که اعتقاد وی درست گردد تا دیو وی را از راه بنبرد بوسواس، و علم شرعیات را بیاموزد آن قدر که فریضه بگذارد تا بناء کار وی بر بنیاد محکم باشد.» (قشیری، ۱۳۸۳، ص

کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیگه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی ۱۲۳  
۱۸۴) و یا با سالکی که قصد عزلت دارد یادآوری می‌کند که «حق بنده چون عزلت اختیارکرد  
آن است که اعتقاد کند که بدین عزلت سلامت خلق می‌خواهد از شرّ خویش و قصد سلامت  
خویش نکند از شرّ خلق که اول قسمت، نتیجه خُرد داشتن نفس او بود و دوم، مزیت خویش  
دیدن بر خلق؛ و هرکه خویش حقیر دارد متواضع بود و هر که فضل خویش بیند بر دیگران  
متکبر بود» (همان، ص ۱۵۴) و آنگاه در پی این مباحث است که حقیقت عزلت را بدل کردن  
صفات نکوهید به صفات پسندیده می‌داند؛ نه دور شدن از وطن و گزیدن جای خلوت «و  
عزلت اندر حقیقت جدا باز شدن است از خصلت‌های نکوهیده زیرا که تأثیر در بدل کردن  
صفات نکوهیده است به صفات پسندیده نه دور شدن از وطن و برای این گفته‌اند: کی عارف  
کیست؟ گفتند: کائن بائن با مردمان بود به ظاهر و از ایشان دور بود به سر» (همان، ص ۱۵۴).

هجویری نیز به تقسیم‌بندی عزلت می‌پردازد و انواعی برای آن قایل می‌شود. وی عزلت را  
دو گونه می‌پندارد «عزلت بر دو گونه بود: یکی اعراض از خلق؛ و دیگر انقطاع از ایشان.  
اعراض از خلق گزیدن جای خالی بود و تبراً کردن از محبت اجناس به ظاهر و آرامیدن با خود  
به رؤیت عیوب اعمال خود و خلاص جستن خود را از مخالطت مردمان و ایمن گردانیدن  
خلق را از بد خود؛ اما انقطاع از خلق به دل بود و صفت دل را به ظاهر هیچ تعلق نباشد، چون  
کسی به دل منقطع بود از خلق و محبت ایشان، وی را هیچ چیز نباشد از مخلوقات که اندیشه  
آن بر دلش مستولی گردد آنگاه این کس را اگرچه در میان خلق بود از خلق وحید بود و همتش  
از ایشان مزید بود و این مقام بس عالی و بعید بود» (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۹۹) و در جای  
دیگر منظور خود را از عزلت به طور روشن بیان می‌کند و می‌گوید: «سلامت اندر تنهایی بود؛  
از آن که دل کسی که تنها بود از اندیشه غیر رسته بود و اندر جمله احوال از خلق نومید گشته؛  
تا از جمله آفات ایشان سلامت یافته و روی از جمله ایشان برتافته. اما اگر کسی پندارد که  
وحدت تنها زیستن بود، مجال باشد؛ که تا شیطان را با دل کسی صحبت بود و نفس را اندر  
صدر وی سلطان، و تا دنیا و عقبی را بر فکرت وی گذر بود و تا اندیشه خلق به سرّ وی  
می‌گذرد هنوز وحدت نباشد؛ ازیرا که عین چیز و اندیشه چیز هر دو یکی باشد پس آن که  
وحید بود، اگر صحبت کند صحبت مزاحم وحدت وی نباشد؛ و آن که مشغول بود، عزلت سبب  
فراغت وی نباشد. پس انقطاع از انس جز انس نباشد و آن را که با حق انس بود، مخالطت

۱۲۴ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴)  
انس انس را مضادّت نکند. آن‌را که مؤانست انس بود انس بر دلش گذر نباشد و وی را از انس  
حق خبر نباشد.» (ص ۱۲۷ و ۱۲۶).

چنان که مشاهده شد هر یک از عرفا در برخورد با عزلت رویکردی متفاوت دارند و با  
تقسیم آن به انواع مختلف یا با گذاشتن شرایط و رعایت آدابی خواستار بیان حقیقت آن  
می‌باشند. در زیر به پاره‌ای از نظریات عرفا در باب عزلت و خلوت اشاره خواهد شد و بعد به  
ذکر این مفهوم در دیوان خاقانی پرداخته خواهد شد.

### نگاهی به نظر عرفا در باب عزلت

قشیری به نقل از استادش ابوعلی ذکر می‌کند که گفت: «آن چه مردمان می‌پوشند، می‌پوش  
و آنچه ایشان می‌خورند می‌خور، و لیکن بسرّ از ایشان جدا می‌باش» (قشیری، ۱۳۸۳، ص  
۱۵۵).

شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی بیان می‌کند که «بر تو باد پیوسته از مردمان عزلت گیری، و  
در عزلت جهد کن تا شیطان تو را در بیدادی‌ها و رسوایی‌ها نیفکند و اگر نتوانی میان‌در بند  
چون مردان و به خدمت خلق خدای مشغول باش» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۹، ص ۸۰۷)  
از ابو محمد جریری - «پرسیدند از عزلت. گفت: بیرون از میان زحمت‌ها و سرّ نگاهداشتن  
اگر به تو رحمت نکند.» (همان، ص ۶۰۷).

یکی به ابن عطا گفت: «عزلتی خواهم گرفت» گفت: به که خواهی پیوست، چون از خلق  
می‌بری؟

گفت: پس چه کنم؟ گفت به ظاهر با خلق می‌باش و به باطن با حق! (همان، ص ۵۳۰).  
سری سقطی بیان می‌کند که «هر که خواهد که به سلامت بماند دین او، و به راحت رسد دل  
او و تن او، و اندک شود غم او، گو از خلق عزلت کن که اکنون زمان عزلت است و روزگار  
تنهایی.» (همان، ص ۳۷۴).

«جنید گوید: سختی عزلت آسان‌تر از مدارای آمیختن.» (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۷).

«یحیی بن معاذ می‌گوید: تنهایی نشست صدیق است.» (همان، ص ۱۵۷)

«و گفته‌اند هر که عزلت اختیار کند عزّ او را حاصل شود.» (همان، ص ۱۵۶)

کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیگه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی ۱۲۵  
«ابوالعباس دامغانی گوید: شبلی مرا وصیت کرد و گفت: تنهایی پیشه‌گیر و نام خویش از  
دیوان قوم بیرون کن و روی فرا دیوار کن تا آنگاه که اجل درآید» (همان، ص ۱۵۸)  
سنایی نیز چه در دیوان خود و چه در حدیقه در باب عزلت و خلوت مطالبی عرضه  
می‌کند. وی بیان می‌کند که اگر از زحمت خلق می‌ترسی پس راه عزلت را پیشه‌ی خود قرار ده  
چرا که عنقا نیز چنین کرده است.

گر از زحمت همی‌ترسی ز نا اهلان ببر صحبت

که از دام زبون‌گیران به عزلت رسته شد عنقا

(سنایی، ۱۳۶۲، ص ۵۶)

و همچنین بیان می‌کند کسی که به عزلت نرسید گویی درین دنیا به هیچ نرسیده است  
و هرکس عزلتی همراه با خرسندی دارد گویی در بهشت است.

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت کسی که ریو قناعت ندید هیچ ندید

(همان، ص ۱۷۹)

و

هرکه را عزلت خرسندی خوست گرچه اندر سقر، اندر ارمست

(همان، ص ۸۱)

وی همچنین در حدیقه مطرح می‌کند که مایه‌ی آرامش و شادی روح تنها خلوت است و  
می‌گوید از آنجا که «دهر بدرای» و «مردمان بد بینند» پس چاره‌ای جز خلوت نیست.

سلوتی نیست روح را از کس سلوت روح خلوت آمد و بس

دهر بدرای و خلق بد بینند راهت این است و مردمان اینند

یا به خلوت به خوش دلی تن زن یا بر اینها نشین و جان می‌کن

(سنایی، ۱۳۸۳، ص ۷۳۵)

اگر به مفاهیم مطرح شده در دیوان خاقانی نیز نگاهی بیندازیم، متوجه این مطلب خواهیم  
شد که در کنار مفهوم فقر که بی‌شک اساسی‌ترین مفهوم مطرح شده از جانب وی در باب  
عرفان می‌باشد- اصطلاح «عزلت» و مفاهیم وابسته بدان نیز سهم به‌سزایی را در دیوان این  
شاعر به خود اختصاص داده است.

۱۲۶ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴)  
خاقانی در دیوان خود به طور پراکنده دلایل بسیاری برای پناه‌بردن به عزلت ذکر می‌کند، گاهی این دلایل با دلایل پیران طریقت گویی پهلو به پهلو می‌سایند و این نشان از دقت خاقانی و آشنایی وی در طرح مسائل عرفانی می‌باشد، در زیر به مواردی از دلایل وی اشاره خواهد شد.

#### ۱- عزلت انسان را به عزت می‌رساند

چنانکه قشیری در رساله خود عنوان می‌کند «هرکه عزلت اختیار کند عزت او را حاصل می‌شود.» (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳) خاقانی نیز در بسیاری از ابیات، هم بنا بر ذوق شاعرانه‌ی خود- چرا که عزت و عزلت تناسب وازگانی دارند- و هم بنابر اعتقاد خویش که عزلت انسان را به پایگاه رفیعی می‌رساند، این مطلب را در ابیات خویش به تکرار بازگو می‌کند. وی در ابیاتی مطرح می‌کند که وقتی «عزت عزلت» هست، پس نسبت به «زر و زور» اندوهگین مباش و به عزلت پناه ببر و بدان که شاهان عالم ضرر کرده‌اند.

چون عزت عزلت هست، غم زور و زر مخور  
چون فر فقیر هست دم از مال و مل مران  
مگذار شاه دل به درمات خانه در  
زین در که هست در در عزلت فرو نشان  
خرسند شود به ملک خرسندی از وجود  
خاسر شناس خسرو و طاغی شمر طغان  
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۹)

درجایی دیگر مطرح می‌کند که تا وقتی از مردمان جدا می‌باشی صاحب «عزت» خواهی بود و چون با مردم آمیختی به پایان خواهی رسید.

تا جدایی زین و آن بر سر نشینی چون الف  
چون پیوستی به پایان اوفتی هم در زمان  
(همان، ص ۳۲۵)

وی این مطلب را به اشکال مختلف ذکر می‌کند و معتقد است که «وحدت» او را به دولت خواهد رسانید و «عزلت» به «عزت» رسیدن وی را عهده‌دار شده است.

اهل زمان را به زبان خرد  
از ملکوت و ملکم ترجمان  
وحدت من داده ز دولت خبر  
عزلت من کرده به عزت ضمان  
(همان، ص ۳۴۲)

و با رفتن به سمت عزلت می‌خواهد که به «عزت» برسد و سلطان این ملک شود و یقین



کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیگاه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی ۱۲۷ دارد که عزلت به او ملک سلیمانی خواهد داد.

ملک عزلت طلبیم و افسر عقل      بو که سلطان شوم ان شاء الله  
(همان، ص ۴۰۵)

و

مرا آیینه وحدت نماید صورت عنقا      مرا پروانه عزلت دهد ملک سلیمانی  
(همان، ص ۴۱۲)

و از آنجا که خود به مقام «عزّ عزلت» رسیده است - چرا که بیان می‌کند در مقام عزّ عزلت مانند: رستم و عنقا می‌باشم - به نصیحت غیر می‌پردازد و می‌گوید که عزلت انسان را به کبریاء می‌برد و

نردبانی بهتر از عزلت برای رسیدن به «عزّت» و کبریاء وجود ندارد.

در مقام عزّ عزلت در صف دیوان عهد      راست گویی روستم پیکار و عنقا پیکرم  
(همان، ص ۲۴۸)

و

عزلت تو را به کبریاء برد      آن سقفگاه را به ازین نردبان مخواه  
(همان، ص ۳۷۶)

و نیز بیان می‌کند هر کس که در عزلت می‌نشیند فرمانروای دو عالم خواهد شد.

چار دیوار عزلتی که تو راست      بهتر از چار بالش جم دان  
چار بالش نشین عزلت را      پنج نوبت زن دو عالم دان  
(همان، ص ۷۹۵)

۲- عزلت از منجیات است و آدمی را به عافیت و سلامت می‌رساند

خاقانی در بیتی مطرح می‌کند: که چون به گنج عزلت رسیده است قطعاً به عافیت هم خواهد رسید.

گنج عزلت تورا است خاقانی جامع علوم اینانی      عافیت هم تورا مسلم دان  
(همان، ص ۷۹۵)

و در تأکید همین مطلب در جایی دیگر می‌گوید: از آنجاکه دل من به سمت عزلت میل

۱۲۸ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴) کرده است پس به سلامت خواهد رسید و از اندوه گیتی نجات خواهم یافت.

ضمآن دار سلامت شد دل من      که دارالملک عزلت ساخت مسکن  
شدستم ز انده گیتی مسلم      چو گشتم ز انده عزلت ممکن

(همان، ص ۳۱۷)

شاعربه دنبال همین مفاهیم است که عزلت را محرمی مرهم رسان می‌پندارد و دل مجروح را درمان می‌کند.

گر ز نومیدی شدی مجروح دل      محرمی مرهم رسان خواهم گزید  
گوشه‌ای از خلق و کنجی از جهان      بر همه گنج جهان خواهم گزید

(همان، ص ۱۷۰)

و همچنین بیان می‌کند که عزلت هر نیازمندی را بی‌نیاز می‌سازد و ازوقتی رو به قناعت و عزلت

آورده است حرص و آز را از خود دور کرده است.

دربنه آمال را چون شاه عزلت ران گشاد      جان بهای نعل را پای اسب او فشان  
پر نیازی را که هم دل تفته بینی هم جگر      شرب عزلت هم تابشیرش بود هم استخوان

(همان، ص ۳۲۵)

تا دل من دل به قناعت نهاد      ملک جهان را به جهان باز داد  
دفتر آز از بر من برگرفت      مصحف عزلت عوض آن نهاد

(همان، ص ۷۶۵)

و ابیاتی دیگر نیز در این رابطه بیان می‌کند.

حصن جان ساز در جهان خلوت      دو جهان ملک و یک زمان خلوت  
باک غوغای حادثات مدار      چون تو را شد حصار جان خلوت

(همان، ص ۸۷۳)

عزلتی دارم و امن، اینت نعیم      زین دو نعمت بطری خواهم داشت

(همان، ص ۸۴)

### ۳- شاعر از بد روزگار به عزلت پناه می‌برد

چنان که جنید بیان می‌کند «هر که خواهد که دین وی به سلامت بود و تن وی آسوده بود، گو از مردمان جدا باش که این زمانه وحشت است و خردمند آن است که تنهایی اختیار کند.» (قشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۵) و سری سقطی می‌گوید «که هر که خواهد که به سلامت بماند دین او، به راحت رسد دل او و تن او، و اندک شود غم او، گو: از خلق عزلت کن که اکنون زمان عزلت است و روزگار تنهایی.» (عطارنیشابوری، ۱۳۷۹، ص ۳۷۴).

خاقانی نیز از بد روزگار به عزلت پناه می‌برد و می‌گوید: اکنون که انسان‌های حقیر و فرومایه دارای جاه و مال می‌باشند و بازپسان به پیشگاه گیتی رسیده‌اند پس همان بهتر که آدمی به عزلت پناه ببرد.

امروز جاه و مال خسان دارند	بازار دهر بوالهوسان دارند
در غم سرای عاریت از شادی	گر هیچ هست هیچ کسان دارند
عزلت گزین ز پیشگاه گیتی	کان پیشگاه باز پسان دارند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۷۶۸)

در جایی دیگر نیز مطرح می‌کند که از همه کس دور شو چرا که در این روزگار برای هیچ صاحب دردی، دواپی یافت نمی‌شود.

خون به خون می‌شوی کز راحت نشانی مانده نیست  
خود به خود میساز کز همدم وفایی برنخواست  
از کس و ناکس ببر خاقانی آسا کز جهان  
هیچ صاحب درد را صاحب دواپی برنخواست

(همان، ص ۷۴۶)

و تا آنجا پیش می‌رود که از بد دوران می‌خواهد رخت عزلت خود را به خراسان ببرد.

رخت عزلت به خراسان برم ان شاء الله که خلاص از بد دوران به خراسان یابم

(همان، ص، ۲۹۷)

شواهدی دیگر در این رابطه

هین کز جهان علامت انصاف شد نهان ای دل کرانه کن ز میان‌خانه جهان

طاق و رواق ساز به دروازه عدم باج و دواج نه بسراپرده امان  
(همان، ص ۳۱۲)

علاوه بر دلایل فوق، خاقانی در قصیده‌ای که با ردیف «خلوت» سروده است به بیان اندیشه‌های خود در این زمینه می‌پردازد. صاحب‌اللمع از قول ابراهیم‌خواص در مورد مردی که به خاطر عزلت راهی بیابان شده است نقل می‌کند که (روزی مردی را در بیابان دید که خوش اخلاق و صاحب دل بوده از او رازش را پرسیده گفت: در میان خلق و معارف شهر درس معرفت و توکل و رضا و تفویض می‌دادم. چون کناره گرفتم ذره‌ای از آن در وجودم نمی‌ماند. آدمم تا خود را در این جا بیابم هر چه آموخته بودم کنار نهادم و خود را یافتم). (ابونصرسراج، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴)

خاقانی نیز در این قصیده، بسیار دقیق به طرح این مسأله می‌پردازد و می‌گوید:

خلوتی کن نهان ز سایه خویش تا کند سایه را نهان خلوت  
همه گم بوده‌ها پدید آید چون تو را گم کند نشان خلوت

(خاقانی، ص ۸۲۸)

و در همین قصیده است که عنوان می‌کند اگر به سراغ خلوت می‌روی به سراغ خلوتی رو که «تو» در میان نباشی چرا که آنگاه مانند کرم پيله خواهی بود.

خلوتی کش تو در میان باشی کرم پيله کند چنان خلوت

(همان، ص ۸۲۸)

و این مطلب دقیقاً برابر است با سخن ذوالنون (مردی از ذوالنون پرسید عزلت کی درست آید مرا؟ گفت: آنگاه که از نفس خویش عزلت گیری) (تذکره الاولیاء، ۱۳۷۹، ص ۳۵۴)  
خاقانی در انتهای این قصیده عنوان می‌کند که هرکس در این دنیا به چیزی خو گرفته است و انس خاقانی نیز از این دنیا تنها خلوت و عزلت می‌باشد.

انس هر کس در این جهان چیز است انس خاقانی از جهان خلوت

(خاقانی، ص ۸۲۸)

علاوه بر موارد فوق خاقانی در قطعه‌ای به واسطه عزلت که همراه با فاقه و فقر می‌باشد خدا را شاکر است و خود را «کدخدای حجره‌ی راز» می‌خواند.

کدخدای حجره‌ی راز (بیان دیگه‌های عرفا در باب عزلت و بررسی آن در دیوان خاقانی با رویکرد روایی و تمثیلی ۱۳۱  
 شاکرم از عزلتی که فاقه و فقر است      فارغم از دولتی که نعمت و ناز است  
 بر قد همت قبای عزل بریدم      گر چه به بالای روزگار راز است  
 من به صفت کدخدای حجره رازم      شکل فلک چیست حلقه در راز است  
 (همان، ص ۸۲۸)

## منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
۲. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی، (۱۳۸۲)، دیوان، تصحیح سیدضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار. چ هفتم.
۳. رازی، نجم‌الدین، (۱۳۷۹)، مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. سراج‌طوسی، ابونصر، (۱۳۸۱)، اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
۵. سنایی، ابومجدمجذودین‌آدم، (۱۳۸۳)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، چ ششم.
۶. سنایی، ابومجدمجذودین - آدم، (۱۳۶۲)، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: سنایی، چ چهارم.
۷. عطارنیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۷)، تذکره‌الاولیاء، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، چ سوم.
۸. غزالی، محمد، (۱۳۸۷)، کیمیای سعادت، جلد یک، تصحیح احمد آرام، تهران: گنجینه، چ نهم.
۹. قشیری، عبدالکریم‌بن‌هوازن، (۱۳۷۴)، رساله قشیریه، مترجم ابوعلی حسن‌بن‌احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی فرهنگی.
۱۰. کاشانی، عزالدین محمدبن - علی، (۱۳۸۱)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح استاد علامه جلال الدین همایی، تهران: نشر هما. چ ششم.
۱۱. گوهرین، صادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، ج هشتم، تهران: زوار.
۱۲. نسفی، عزالدین، (۱۳۷۹)، انسان کامل، ترجمه و مقدمه سیدضیاء‌الدین دهشیری، تصحیح ماریژان موله، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
۱۳. هجویری، ابوالحسن علی‌بن‌عثمان، (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش. چ دوم.